

## رسول پویان

### نسل نو و روز نو در میهن

عشق را در تار میهن ساز کن  
قصه مهر و وفا آغاز کن  
کینه را از دل برون افکن بسوز  
در دل شب مشعل دانش فروز  
خانه جان از عداوت پاک کن  
سینه را گنجینه ادراک کن  
چيست آخر حاصل اين جنگ و خون  
جز خرابی و تباهی و جنون  
هردلی در درد میهن ریش ریش  
خاطر هر هموطن زار و پریش  
کس نیابی خنده رو و شاد کام  
کس نبینی فارغ از رنج مدام  
لرزه وحشت بدل افکنده اند  
ریشه صلح و صفا را کنده اند  
خصم میهن آتش افروزی کند  
غارت آرامش و روزی کند  
نیست رحمی در دل چون آهنش  
گرگ وحشی خفته در پیراهنش  
کشته با تیغ ستم چوپان را  
بر دریده قلب گوسفندان را  
خاک در چشم و طن پاشیده است

دیده پر خون کرده بخراشیده است  
مأم طفلان وطن را کشته زار  
طفلکان هرسو فتاده بی قرار  
نه عروسک بازی و نه نان و آب  
برده فقر و وحشت از چشمان خواب  
خورده دیوانی پریزاد و را  
خاطر آرام و آزاد و را  
خار وحشت میوه تلخ آورد  
از جنوب و شرق تا بلخ آورد  
بامیان و غورو پروان در غم است  
درهرات و شهر غزنی ماتم است  
قندهار و هیرمند آرام نیست  
فاریاب و پکتیا خوش کام نیست  
در بدخشان ماتم دیرینه است  
در شمال و غرب ظلم و کینه است  
بس که کنرها موشکبار شد  
ظلم طالب هر طرف بسیار شد  
از جلال آباد و کابل تا فراه  
مردم بیچاره در وضع تباه  
پنجه ها و سرها ببریده اند  
راه افراط و بلا بگزیده اند  
از عرب آمد سیل خشم و کین  
صدهزاران کشته گشتند و غمین  
داعش و بوکوحرام و طالبان

ضد انسانند و مردود جهان  
رسم القاعده را جاری کنند  
کینه اعراب را ساری کنند  
جا به پاکستان دارند سالهاست  
خیز شان با نقشه دجالهاست  
کیسه ها پر دالر و پوند و ریال  
در سرشان فتنه های بس محال  
ذهن افراطی فقط مرگ آورد  
از در مسجد تا ارگ آورد  
تخم یاس و ناامیدی کاشت خصم  
برکت از خرمنها برداشت خصم  
اختلاف مذهب و قوم و نژاد  
دروطن با مکر و فن بنیان نهاد  
کرد در رگهای میهن زهر مار  
برد شهد و انگبین را از دیار  
جنگ قومی بهر چوکی نارواست  
حیله با آرای مردم بس خطاست  
ارگ فاسد لایق مردم نیست  
نور حق در قعر ظلمت گم نیست  
در خور حکام فاسد لعنت است  
رزم ما با مافیای قدرت است  
عهد مردم بازی حکام نیست  
تخته شطرنج هر بدنام نیست  
شاهد ما پنجه ببریده است

آن که راه مردمی بگزیده است  
وحدت مردم دواى درد ماست  
نوبهار روزهای سرد ماست  
نور عشق و همت روشنگران  
می کند ویرانه را چون گلستان  
مهر میهن را شکر باران کند  
تلخی و غم را ز بن ویران کند  
آتش اندازد به بنیاد نفاق  
برکند بیخ کهن زاد نفاق  
نغمه یاران سرود وحدت است  
اتحاد مردم با غیرت است  
نرگس و سوسن رفیق سنبل است  
نسترن یار و ندیم بلبل است  
خار وحشت از چمن بیرون کشید  
نیش مار از پیکر هامون کشید  
پشه و کیک و مگس را سم زنید  
اتحاد گرگ ها برهم زنید  
با غزالان سیه چشم وطن  
هیچ مگواز کینه و خشم وطن  
نسل نو را روز نو آید به کار  
نغمه های بلبل و فصل بهار  
با وطنداران وطنداری کنید  
غم زدلها دور و غمخواری کنید  
طرح نو آید بمیدان وطن

## رسول پویان

### فناي دل

دل که فانی می شود رمز بقا می آورد  
عشق را با وصل بی چون و چرا می آورد  
در محبتگاه هستی می شود خاک زمین  
تاج کبر و آز را در زیر پا می آورد  
می شود خالی ز کین و فتنه رنگ و نژاد  
همدلی را در جهان بی مدعا می آورد  
اژدهای نفس را در بند زندان افکند  
حرف من رامی برد از یاد و ما می آورد  
جنگ قوم و طایفه را از بیخ و بن برمیکند  
حق شهروندان کشور را بجا می آورد  
اختلاف دین و مذهب را زدل بیرون کند  
جای آن عقل و خرد عشق و صفا می آورد  
می ستیزد با فساد و رسم چور و اختلاس  
عدل و قانون و مساوات و غنا می آورد  
لاشخواران راز شهر عشق بیرون میکشد  
بلبل خوشخوان و رویای هما می آورد  
مردوزن را می دهد حق برابر در وطن  
اتحاد و هم دلی، مهر و وفا می آورد  
عشق و مستی و محبت را کند باب زمان

جذبه هاچون چسپ کاه وکهر با می آورد

شک و تردید و تحیر را زداید از نهاد  
بین یاران حکمت خیر و رضا می آورد  
در محیط جنگ و خون و وحشت افراتیان  
شور عشق و مستی و رنگ حنا می آورد  
میکنند فقر و مریضی را بنور دل علاج  
چون طبیب حاذق و لطف دوا می آورد

2014/6/19